

طنزهای ملل

طنزهای فرانسوی

نویسنده:

مایکل کلوشی

(کمدین و طنزپرداز فقید و سرشناس فرانسوی)

مترجم:

برف کرمان

انتشارات رهروپویا

پاییز ۱۳۹۸

سرشناسه	: کولوش، ۱۹۴۴ - ۱۹۸۶ م
عنوان و نام پدیدآور	: طنزهای ملل: طنزهای فرانسوی/ مولف مایکل کلوشی؛ مترجم برف کرمان.
مشخصات نشر	: تهران: رهرو پویا، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۲۵۶ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۸۲۵۹-۱۷-۶
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: چاپ دوم.
یادداشت	: چاپ قبلی: نسل نواندیش، ۱۳۸۵.
عنوان دیگر	: طنزهای فرانسوی.
موضوع	: طنز فرانسه
موضوع	: Satire, French
موضوع	: نکته‌گویی‌ها و گزینه‌گویی‌ها
موضوع	: Aphorisms and apothegms
شناسه افزوده	: راد، محمد، ۱۳۲۷-، مترجم
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۷ ک۹ط۹۶/۶۲۷۲PN
رده بندی دیویی	: ۸۴۸/۹۱۴۰۲
شماره	: ۵۵۱۹۹۷۶

طنزهای ملل

- نویسنده مایکل کلوشی
 مترجم محمد راد
 ویراستار سیروس بیانی
 طراح جلد ساره اصغری
 چاپ و صحافی الفبا
 نوبت چاپ اول - پاییز ۱۳۹۸
 شابک ۹۷۸-۶۰۰-۸۲۵۹-۱۷-۶
 شمارگان ۵۰۰

«همه حقوق نشر برای ناشر محفوظ است.»

تلفن: ۲۲۸۹۳۱۳۹ فکس: ۲۲۸۹۳۱۱۲ موبایل: ۰۹۱۲۸۳۶۸۶۵۴

تهران، سید خندان، خیابان ابوذر غفاری، پلاک ۱، طبقه ۵، واحد ۹

ایمیل: info@rahroepouya.ir سایت: www.rahroepouya.ir
 اینستاگرام: [@rahroepouya](https://www.instagram.com/rahroepouya) تلگرام: t.me/rahroepouya

تقدیم به پدر عزیزم:

که شاد زندگی کردن را به

من آموخت.

مقدمه مترجم بر چاپ اول انتشارات رهرو پویا

گوشه‌های تاریخ فرهنگ

یکی از بهترین راه‌های تبادل فرهنگی و آشنا شدن با فرهنگ کشورهای دیگر از طریق طنز است. طنز گوشه‌های تاریکی را از زندگی برملا می‌کند. زوایایی را از آن کشور مدنظر قرار می‌دهد که کمتر در سایر موارد به آن‌ها برخورد شده است. گاهی اوقات این زوایای تاریک از ذهن ما دور هستند و معنی دقیق آن را درک نمی‌کنیم، شاید به همین دلیل باشد که می‌گوییم بی‌مزه‌اند. زوایای تاریک فرهنگی، یعنی سبک زندگی ما با آن‌ها متفاوت است. نحوه روابط خانوادگی، تفریح، مسافرت، غذا، لباس پوشیدن، آزادی و ... با ما متفاوت است. جالب است بدانیم که در فرانسه آخرین روز مرخصی را که استفاده کرده‌اند که هیچ، از سال بعد هم پیش‌خور می‌کنند. حال ما خوشحالیم که در موقع بازنشستگی، ۲۰ ماه مرخصی طلب کاریم! ولع سفر دارند. ولع تفریح دارند. از هر لحظه‌ای برای تفریح استفاده می‌کنند. انواع تفریح، استخر، دوچرخه، انواع ورزش‌ها، قدم زدن در پارک، رفتن به رستوران که یک رکن زندگی فرانسویان است. خانه‌ها کوچک هستند، میهمان را منزل دعوت نمی‌کنند. رستوران دعوت می‌کنند و چه بسا که هر کدام دونگ خودش را می‌دهد. اصل مسئله باهم بودن و از مصاحبت باهم لذت بردن است. هیچ زحمتی هم برای کسی نیست، تمام کارها را رستوران می‌کند. تفاوتش با ما که مهمانی‌ها را در خانه می‌گیریم، کلی زحمت برای خانواده میزبان درست می‌شود، تازه رودربایستی هم که جای خودش را دارد و چشم‌وهم‌چشمی هم نقش بازی می‌کند، خلاصه پدر یک خانواده

درمی‌آید تا یک میهمانی بگیرند؛ اما اگر آن را در رستوران بگیرند دور از شأن خود و میهمانان است. فرانسویان عاشق سفرند. از هر فرصت کوتاه و بلند استفاده می‌کنند تا به سفر بروند؛ اما در سفر یاد گرفته‌اند که با کمترین خرج سفر کنند تا بتوانند سفرهای زیادتری بروند. چندین کشور را دیده‌اند. سالی ۶ هفته مرخصی دارند، بعلاوه تعطیلات رسمی که پل می‌زنند. فرانسویان میگویند امروز یک روز از زندگی من است، آن را مفت از دست ندهم که دیگر گیرم نمی‌آید. بهترین استفاده را از وقتم ببرم. تفاوت اساسی دارد با ما که به این دنیا اهمیت نمی‌دهیم و برای بهشت زندگی می‌کنیم.

مشاهده می‌فرمایید که ظرف زمانی فرهنگی آن‌ها با ما متفاوت است. طنزها بر این بستر تدوین می‌شوند و چون عریان‌اند، به عمق فرهنگ آن جامعه می‌روند. برای مثال مشروبات الکلی جزئی از زندگی آن‌ها را تشکیل می‌دهند. بسیاری از طنزها از این ظرف زمانی استفاده می‌کنند اما در جامعه ما آن آداب و رسوم را ندارند، در نتیجه طنزی که بر این بستر تدوین شده است، برای ما زوایای آن قابل‌درک نیست و آن را بی‌مزه قلمداد می‌کنیم.

فرانسوی‌ها خیلی زیاد به سفر می‌روند، خیلی اتفاقات می‌افتد که به طنز تبدیل می‌شوند. مسافرت رفتن ما کاملاً فرق می‌کند. از طریق طنز به این گوشه از زندگی فرانسویان آشنا می‌شویم. رفتار جوانان، در مقابل والدین و بسیاری دیگر از عناصر فرهنگی در قالب طنز مطرح می‌شوند.

مقدمه مترجم / ۷

من از خوانندگان عزیزم یک عذرخواهی بزرگی بدهکارم. مجبور شدم تا آن قسمت‌هایی از طنزها را که با فرهنگ ما تطابق نداشت، تطابق فرهنگی بدهم. در نتیجه طنز از صراحت افتاده و بخشی از مزه‌اش از بین رفته است. برای تطابق فرهنگی گاهی مجبور شدم که مطلب را در لفافه فرهنگی ارائه دهم. از این دست‌کاری‌هایی که در اصل ترجمه ایجاد شده است، پیشاپیش از خوانندگان پوزش می‌طلبم.

یک تفاوت عمده بین طنز ایران و حداقل می‌توانم بگویم اروپا وجود دارد. در اروپا، طنزهای شفاهی با کتبی فرق زیادی ندارد، همه طنزها همان‌طور که هستند به چاپ می‌رسند. حال آنکه در ایران تفاوت طنز کتبی و شفاهی فاحش است. سابقه تاریخی هم دارد. مثلاً طنزهای عبید زاکانی، یا ایرج میرزا استثناء هستند؛ و چنین آثاری انگشت‌شمارند. حال آنکه در اروپا آثار بسیار زیاد طنز کتبی باقی‌مانده است. تفاوت عمده طنز شفاهی با کتبی در این است که طنز کتبی ثبت می‌شود و باقی می‌ماند، اما طنز شفاهی باید از سینه‌به‌سینه منتقل شود و بسیاری از آن‌ها تغییر می‌کنند یا از بین می‌روند و در طی زمان مستهلک می‌شوند.

یک تفاوت فرهنگی شدید دیگری هم وجود دارد. در اروپا و آمریکا بسیار مشاهده می‌کنیم که فردی در سخنرانی خیلی جدی خود از طنز از هر نوعش استفاده می‌کند. حتی در جلسات مهم کاری، آن‌کسی پیشرو است که ذخیره طنز بیشتری دارد و به‌موقع از آن‌ها استفاده می‌کند؛ اما در ایران چنین حرکتی سبک به نظر می‌رسد که فردی بحث جدی را با

طنز طرح کند. بصورت تاریخی این‌طور بوده است. صحبت‌ها باید خیلی جدی و خشک باشند. در این فرهنگ شخص جدی هرگز طنز نمی‌گوید؛ و بین فرد طنز گو و فرد جدی دیوار چین کشیده شده. افراد یا جدی هستند، از طنز دوری می‌جویند. یا طنز می‌گویند یعنی جدی نیستند یا دیگران آن‌ها را جدی نمی‌گیرند و در نظرشان این است که نمی‌توانند کارهای مهم و خوب انجام دهند. حال در آن طرف مرز، هر دو حالت، جدی بودن و طنز گفتن در یک فرد وجود دارد. این یک تفاوت اصلی و فاحش است. در ایران فردی را که مثلاً در جلسه مهمانی طنز می‌گوید را سبک‌سر و غیر جدی می‌شناسند که علاف است و کاری ارزش برنمی‌آید. این یک تفاوت فاحش است.

من خودم برای این‌که در محیط کاری حرفه‌ای‌ام، غیر از مترجمی، جدی‌ام بگیرند و در تبادلات تجاری وقتی که مرا می‌بینند، یاد طنزها نیفتند و تمسخر نکنند، ناچار شدم نام برف کرمان را برای خودم تلخیص کنم. ب اول حرف نام پسر بیژن است، ر اول راد نام فامیل من، ف اول حرف فرزانه همسر عزیزم است. در ضمن من متولد کرمان هستم. نام مترجم را برف کرمان گذاشتم. می‌گویند کرمان که برف ندارد، می‌گویم این هم یک طنز است. شهر کرمان برف ندارد اما استان کرمان برف خوبی هم دارد.

موضوع دیگر تولید طنز است. کلاً در فرانسه فرهنگ کتبی خیلی رایج است. هر گروهی برای خود نشریه یا ارگانی دارند که مطالب را از آن

مقدمه مترجم / ۹

طریق به اطلاع هم می‌رسانند. در ایران، حتی طبق سنت، فرهنگ شفاهی و قهوه‌خانه‌ای و شاهنامه‌خوانی و ... مرسوم بوده است. کمتر نوشتاری بوده. حال در فرانسه، برای هر گروه یک جزوه، نشریه، تابلو اعلانات خلاصه یک‌چیز کتبی وجود دارد که از طریق آن تبادل اطلاعات صورت می‌گیرد. در گوشه‌ای یک اشتباه لپی رخ می‌دهد، این اشتباه طرح می‌شود و در ابزار کتبی آن‌ها ثبت می‌شود و در معرض دید بسیاری قرار می‌گیرد؛ و اگر موضوع جالبی باشد، از آنجا به تدریج این اشتباه لپی پخش می‌شود و در ارگان‌های بیشتری ظاهر می‌شود، حتی کارش ممکنه به روزنامه هم برسد. در طول زمان صیقل می‌خورد، شکل می‌گیرد، به آن اضافه یا کم می‌شود و توسط افرادی که شم طنزپردازی دارند و متخصص این کارند، تبدیل به طنزی قوی می‌شود که بازهم مکتوب است. افراد یا سازمان‌هایی در فرانسه هستند که کار اصلی‌شان یا یکی از کارهای اصلی‌شان جمع‌آوری و پرورش طنزهاست. به قول کلوش نویسنده این کتاب گاهی برای یک طنز دوخطی که چند ثانیه لبخند را به لب‌ها بیاورد، باید چندین ساعت کار بسیار جدی انجام داد. این است تفاوت عمده. اشتباهات، اتفاقات، تصادفات، یا هر جنبه دیگری که اتفاقی خارج از عرف جامعه ایجاد کند که بامزه هم باشد، ثبت می‌شود. وقتی ثبت شد، باقی می‌ماند. در طی زمان با کارهای مختلفی که دیگران روی آن انجام می‌دهند تبدیل به طنز می‌شود.

در ایران هم برای هر موضوعی جوکی ساخته می‌شود؛ اما چون ثبت نمی‌شوند، خیلی زود مستهلک می‌شوند. امروزه به خاطر دنیای مجازی،

برخی از آن‌ها ثبت می‌شوند، اما هنوز آن تفکر جمع‌آوری و صیقل دادن به آن‌ها وجود ندارد زیرا درنهایت نمی‌توان چاپ کرد و اگر هم چاپ بشود مشتری زیادی ندارد. در نتیجه تولید طنز ما زیاد است، حتی باید گفت خیلی زیاد. وقتی در جامعه‌ای نتوان حرف دل را به‌طور مستقیم گفت، غیرمستقیم از طریق طنز گفته می‌شود. به نظر من این دلیل اصلی تولید این همه طنز در ایران است، حتی در طول تاریخ؛ اما متأسفانه فاقد سازمانی است که آن‌ها را جمع و ثبت نموده، صیقل داده و درنهایت به چاپ برسند. فی‌البداهه در مورد موضوعات روز جوک می‌سازند و توان و استعداد ایرانی‌ها در این زمینه بالاست و طنزهای خلق‌الساعه عالی می‌سازند.

موضوع دیگر اظهار می‌کنیم که طنزهای سایر کشورها بی‌مزه‌اند. یکی از دلایلی که فکر می‌کنیم طنزهای دیگران بی‌مزه است، به خاطر این است که ظرف فرهنگی آن را نمی‌شناسیم. اگر با فرهنگ آن جامعه آشنا باشیم، طنزها معنی واقعی خود را می‌دهند. از آن گذشته مگر تمامی طنزهای ایران بامزه‌اند؟

امیدوارم این طنزها بتوانند علاوه بر لبخندی که بر لب شما می‌نشانند، شما را با زوایائی از فرهنگ فرانسویان آشنا کنند.

موفق و مؤید باشید.

محمد راد

آبان ۱۳۹۸

مقدمه‌ی مترجم بر چاپ اول انتشارات نسل نو اندیش

چرا ترجمه‌ی طنز؟

بارها از من سؤال شده است چرا به ترجمه‌ی طنز روی آورده‌ای؟ پاسخم این است چرا که نه؟ چند سؤال مطرح می‌کنم تا خواننده خودش با پاسخ دادن به این سؤالات جواب سؤال خود را بیابد.

چرا پربیننده‌ترین برنامه‌ی تلویزیونی برنامه‌های طنز هستند؟ چرا سخنان شخصی که با تمثیل و طنز صحبت می‌کند به دل می‌نشیند؟ چرا برخی از افراد قادرند با به کارگیری طنز و تمثیل و شعر، بر سخت‌ترین مشکلات ارتباط انسانی فائق آیند و برخی دیگر در دام تقابل می‌افتند. چرا وقتی بزرگسالان با دوستان دوره‌ی جوانی خود می‌نشینند، با همان حرف‌ها، طنزها و رفتارهای دوران جوانی شادی می‌کنند و لذت می‌برند و سبک می‌شوند؟ چرا سخنرانانی که در بحث‌های خود از تمثیل‌ها و طنز استفاده می‌کنند، پیام آن‌ها سریعاً منتقل می‌شود و پیامی که از طریق این طنز منتقل شده در دل‌ها باقی می‌ماند و هزاران چرای دیگر و نیز، چرا افراد جدی را افرادی می‌دانیم که لبخند بر چهره‌شان جاری نمی‌شود، همواره جدی هستند، متین و موقر هستند با طنز و شوخی فاصله زیاد دارند و...

به راستی این تضاد در کجاست؟ از یک طرف همه طرفدار طنز، از طرف دیگر استفاده‌کنندگان از طنز را حداقل جدی نمی‌گیرند، از طرفی تشنه‌ی طنزند و همواره به دور بذله‌گوها جمع می‌شوند و از طرف دیگر طنز را نفی کرده و حاملان آن را افرادی غیر جدی قلمداد می‌کنند.

در کتاب‌های مربوط به ارتباطات به کرات با این آموزش مواجه می‌شویم که داشتن ذخیره‌ی بالایی از داستان‌های بامزه، طنز، تمثیل، شعر و

غیره می‌توانند به ما کمک کنند تا در شرایط سخت ارتباطی، پیام خود را از طریق آن‌ها اما به شکل غیر مستقیم ارسال کنیم که هم شنونده پیام را درک کند و هم جنبه‌ی تقابل رو در رو ایجاد نکند. دانستن و داشتن ذخیره‌ی خوبی از آن‌ها می‌تواند حاضر جوابی را در ما تقویت کن، موضوع بحث را تغییر دهد، به آرامی از کنار جدل بگذرد و جو بحث را آرام کند. طنز کلید اصلی اعتماد به نفس را ارتباط با افرادی است که با آن‌ها مشکل ارتباطی وجود دارد. با طرح داستان بامزه، هم جو بحث را سبک و آرام می‌کنیم و هم پیام اعتماد به نفس خود را به مخاطب می‌رسانیم.

در همین کتاب‌ها می‌خوانیم خنده و شادی خستگی زندگی روزمره را از ما دور می‌کند و سرزندگی و نشاط را به ارمغان می‌آورد. به همین دلیل است که کتاب‌های طنز می‌توانند در خدمت دور کردن لحظه‌ای نگرانی‌ها و بی‌خیال شدن‌ها مؤثر باشند.

علاوه بر آن، طنز ما را از نحوه‌ی زندگی افرادی که با آن‌ها سروکار نداریم و با فرهنگ‌های مختلف آشنا می‌کند و ما را به زوایای شخصی و ناشناخته‌ی جامعه هدایت می‌کند... طنز، واقعیت‌هایی که از نظر ما مطلق هستند را تغییر می‌دهد و با تغییرات اغراق‌آمیز در آن‌ها وجود سایر «مطلق»ها را عینیت می‌بخشد، افق دید کشور خود آشنا می‌کند، ابعاد مختلفی را در ذهن ما باز می‌کند.

امیدوارم با ترجمه‌ی این کتاب طنز توانسته باشم لبخند کوچکی را بر لب‌های شما جاری کرده و ذخیره‌ای از داستان‌های طنز را برای افزایش ذخیره‌ی شما و استفاده از آن‌ها تقدیم کرده باشم.

پیش‌گفتار

«کلوش» کم‌دین و طنزپرداز فرانسوی را می‌توان یکی از چهره‌های هنری نکته‌بین و اندیشمند دانست. او سال‌هاست که با گفته‌ها و نوشته‌های خود، مردم گرفتار در زندگی صنعتی غرب را می‌خنداند و آنان را به تفکر و تأمل درباره مسایل گوناگون زندگی مانند محبت، پول و ثروت، سیاست، نژاد پرستی، کار و هنر، و می‌دارد.

فعالیت‌های اجتماعی «کلوش» و توجه به محرومان و نیازمندان، از او در فرانسه و برخی از کشورهای دیگر، چهره‌ای انسانی و نیکوکار ساخته و محبوبیتش را در بین مردمی که گفته‌هایش را شنیده، نمایش‌هایش را دیده یا آثارش را خوانده‌اند، دو چندان کرده است. این آثار را می‌توان آمیخته‌ای از هجو، طنز، هزل و فکاهی دانست:

«هجو» به معنای نکوهش و مسخره کردن عیب‌ها و نقص‌های شخص است به منظور تحقیر و تنبیه از روی غرض شخصی و نقطه‌ی مقابل مدح است.

«طنز» یعنی به تمسخر گرفتن عیب‌ها و نقص‌ها به منظور تحقیر و تنبیه، از روی غرض اجتماعی و صورت تکامل یافته‌ی هجو است. «هزل» یعنی شوخی زننده به منظور تفریح و نشاط، در سطحی محدود و خصوصی و نقطه‌ی مقابل جد است.

«فکاهی» یعنی شوخی معتدل به منظور تفریح و نشاط، در سطحی نامحدود و عمومی و صورت تکامل یافته‌ی هزل است.

به عبارت دیگر «طنز» هجوی است از روی غرض اجتماعی و «فکاهی» هزلی و طنز^۱ نیش وجود دارد و در هزل و فکاهی^۲ نوش.

¹. Satire

². Humour

خنده فکاهی، نوشخند است و خنده هجو و طنز، نیشخند. ترجمه‌ی گفته‌ها و نوشته‌های «کلوش» تلاشی برای آشنا کردن خوانندگان ایرانی با آثار این کم‌دین و طنزپرداز سرشناس فرانسوی است که با چشم‌پوشی از چاپ بخش‌هایی که با فرهنگ هم‌میهنانمان بیگانه است، تقدیم دوستداران آثار طنز و فکاهی می‌شود.

مایکل کلوشی (کلوش)^۳

۱۹۸۶ - ۱۹۴۴

«کلوش» در نوجوانی پدرش را از دست داد و از پانزده سالگی، برای امرار معاش مجبور به کار کردن شد.

«کلوش» تا ۲۲ سالگی، به کارهای متفرقه‌ی زیادی مشغول شد و در سال ۱۹۶۸ خواننده‌ای دوره‌گرد شد. در آن سال به تماشاخانه‌ی «لامتد» راه یافت و به عنوان مسؤل محل اجرای نمایش، با تأثر آشنا و به آن علاقه‌مند شد.

سپس با همکاری رومن بوتیی^۴ کارگاهی را که در آن تعمیرات موتور انجام می‌شد اجاره کرد و به قهوه‌خانه‌ای^۵ که دارای محل اجرای نمایش بود، تبدیل کرد و هنرپیشگان مشهوری به وی یوستند. پس از چندی «کلوش» آن قهوه‌خانه را ترک کرد و محل جدیدی^۶ ایجاد کرد.

پس از موفقیت در صحنه‌ی تأثر، به رادیو راه یافت و برنامه‌های موفق‌تری اجرا کرد. سپس به تلویزیون رفت و در سال ۱۹۷۴ برای نخستین بار برنامه‌ی «این داستان یک مرد است» را به اجرا درآورد، که با موفقیت همراه بود.

«کلوش» در سال ۱۹۷۵ با اجرای یک برنامه^۷ به عنوان هنرپیشه‌ای

^۳ . Michel Colucci

^۴ . Romain Bouteille

^۵ . Caf de Lagare

^۶ . Au Vrais Parisian

^۷ . Le Schmilbilick

در سطح ملی مطرح شد و در سالن‌های نمایش و رادیو و تلویزیون فرانسه برنامه‌های موفق‌تری اجرا کرد.

«کلوش» با طنزهای گزنده‌اش، ناهنجاری‌های جامعه‌ی فرانسه را بیان می‌کرد که این کار به مذاق عده‌ای خوش می‌آمد و برخی را ناراحت می‌کرد.

«کلوش» در انتخابات سال ۱۹۸۱ فرانسه و در شرایطی که نبرد انتخاباتی سختی بین دست راستی‌ها و سوسیالیست‌ها جریان داشت و در آن فرانسوا میتران رییس‌جمهور شد، با توجه به گرایش‌های سوسیالیستی که داشت، برای شکستن آرای راست‌گرایان و تقویت سوسیالیست‌ها، نامزد ریاست جمهوری فرانسه شد.

پیش‌بینی می‌شد «کلوش» بیش از ۱۰ درصد آرای انتخابات را که معادل آرای برخی از احزاب راست‌گرا و افراطی فرانسه بود، به دست آورد. او به هدفش که شکستن آرای راست بود رسید و سپس کناره‌گیری کرد. «کلوش» در سال ۱۹۸۳ با نمایش آثار مشهور کمدی، بسیار درخشید و از میان هزاران هنرپیشه، جایزه معروف «سزار»^۸ را به خود اختصاص داد.

وی در سال ۱۹۸۵ رستوران «قلب»^۹ را تأسیس کرد و انجمنی به همین نام تشکیل داد که هدفش دادن مواد خوراکی به افراد نیازمند، مانند بیکاران، بی‌خانمان‌ها، خانواده‌های پرجمعیت و زنان مطلقه بود. این انجمن به ویژه در زمستان‌ها، در ایستگاه‌های مترو و مراکز پرجمعیت، به نیازمندان غذا می‌داد و برای خانه به دوشان، سر پناه تهیه می‌کرد.

^۸ . Le Schmilblick

^۹ . Tchao Pantin

مایکل کلوشی / ۱۷

«کلوش» این کمدین مشهور و طنزپرداز هنرمند و مردمی، سرانجام در ۴۲ سالگی، به سال ۱۹۸۶ بر اثر حادثه‌ی رانندگی، درگذشت. از «کلوش» آثار بسیاری باقی مانده است، که به صورت کتاب، نوار کاست، لوح فشرده و فیلم ویدیویی، در دسترس علاقه‌مندان قرار دارند و جزو بهترین آثار پرفروش در فرانسه، به شمار می‌آیند. رستوران «قلب» که «کلوش» پایه‌گذارش بود، همچنان به فعالیتش ادامه می‌دهد و با تشکیلات گسترده‌ای که در سراسر فرانسه دارد، در کمک به افراد نیازمند نقش انکارناپذیری ایفا می‌کند. یادش گرامی باد.

طنزهای ملل

خلاصی!

- با ۱۵ هزار فرانک، جراح مرا از شر آن چیزی که داشتم، خلاص کرد.
- خب، چی داشتی؟
- ۱۵ هزار فرانک پول نقد!



نکته‌ی مدیریتی

- اگر «صحرا» را هم به مدیران دولتی بدهند، پس از ۵ سال از خارج «شن» وارد خواهند کرد.



حمایت از حیوانات

- فضاپیمایی با هفت سرنشین منفجر شد که اگر به جای آنان هفت میمون در فضا پیما بودند، برای چند سال آزمایش‌های فضایی را ممنوع می‌کردند.

سکوت

اگر الان علاقه مندم که دهانم را زیاد باز کنم و بلند حرف بزنم، برای آن است که تا ۲۰ سالگی گمان می‌کردم اسمم را «سکوت» گذاشته‌اند.



مهم‌ترین برنامه

مهم‌ترین برنامه‌ی زندگی‌ام این است که به زندگی ادامه دهم.



زورو

معلم از بچه‌ها خواست ماجرای را تعریف کنند و از آن نتیجه‌ی اخلاقی بگیرند. بچه‌ای که ظاهر شاگرد اول‌ها را داشت، گفت:
خانم اجازه، امروز صبح خیلی زود پا شدم، دندان‌هایم را مسواک زدم، سریع صبحانه خوردم، فوری لباس پوشیدم و به موقع از خانه بیرون آمدم. نتیجه‌ی اخلاقی این که زود به مدرسه رسیدم.
معلم: بد نبود اما بهتر از این هم می‌توان گفت، به هر حال مؤدبانه بود و من نمره خوبی به تو می‌دهم.
شاگرد دیگری دست بلند کرد، معلم گفت بگو.

دومی شروع کرد: پدرم هر روز صبح زود بیدار میشه و میره سرکارش، تمام روز را کار می‌کنه، در محیط کارش عاقل است و خوب کار می‌کند. نتیجه‌ی اخلاقی این است که رییس، حقوق او را اضافه کرده است.

معلم: خوب بود، ژان ژان، تو چی داری که برای ما تعریف کنی؟
ژان ژان گفت: من یک داستان دارم. «زورو» یک روز از خواب بیدار می‌شود و با شل سیاه، نقاب، شمشیر و اسب به قهوه‌خانه‌ای می‌رود. در آنجا دو نفر که زورو را نمی‌شناختند، سر به سرش می‌گذارند و او را عصبانی می‌کنند، «زورو» هم شمشیرش را می‌کشد و هر دو نفر را می‌کشد.

معلم: خب، نتیجه‌ی اخلاقی این ماجرا چیست؟
ژان: این است که نباید زورو را عصبانی کرد! همین!



پشم خالص

- اگر گفتم وقتی پادشاه «اکوبرت» به مدرسه می‌رفت، چه نامیده می‌شد؟
- نمی‌دانم؟
- در زمان او همه‌ی بچه‌ها اسم‌شان را روی یقه‌ی کت‌شان می‌نوشتند تا شناسایی شوند. ولی چون شاهزاده عادت داشت کتش را

برعکس بپوشد، همکلاسی هایش اسم او را از روی علامت لباس اش می خواندند و به او می گفتند: پشم خالص!



انگلیسی و شنا!

مردی در حال غرق شدن در رودخانه بود و فریاد می زد!!
Help, Help
رهگذری با دیدن او گفت: مرد حسابی، به جای این که بروی
انگلیسی یاد بگیری، بهتر بود می رفتی شنا یاد می گرفتی



فرضیه‌ی دم گربه

اکنون، استاد ارجمند، پروفیسور ریو درباره دم گربه برای ما صحبت خواهند کرد:
بله، امروز دم گربه را بررسی خواهیم کرد، لطفاً با دقت یادداشت کنید. دم گربه در دویدن او مانع بزرگی است و گربه را خیلی اذیت می کند. الان توضیح می دهم که چگونه می توان این موضوع بسیار جالب را که تا به امروز در گربه ها ناشناخته بوده است، کشف کنید.

تحقیقات متعددی که پروفیسور شموک و اینجانب انجام داده‌ایم، اثبات می‌کند که دم گربه در هنگام دویدن و فرار او را اذیت می‌کند. اکنون چند نمونه از آزمایش‌هایی را که انجام داده‌ایم مطرح می‌کنیم.

در انتهای یک راهروی طولانی ظرف غذای گربه را بگذارید و گربه را صدا بزنید، میو میو. یادداشت کنید میو میو. با سرعتی که ما آن را V می‌نامیم به ظرف غذا نزدیک می‌شود، سپس در جدول و در ستون یک می‌نویسیم V، یادداشت کنید.

وقتی گربه آمد غذا بخورد، او را با کمک دو یا سه دستیار محکم نگه دارید، خیلی دقت بکنید که چنگول نزنند چون می‌تواند خطرناک باشد. در این لحظه، با یک قیچی خیلی تیز و با یک ضربه آبی، دم گربه را جدا نمایید. سپس او را رها کنید. گربه به سرعت فرار خواهد کرد که سرعت او را GB می‌نامیم و در ستون دوم جدول، می‌نویسیم.

با مقایسه‌ی آن‌ها به این نتیجه می‌رسیم که گربه بدون دم، خیلی سریع‌تر از گربه با دم می‌دود و به همین دلیل دم، مزاحم دویدن گربه است!

آدم بد

مردی وارد قهوه‌خانه‌ای میشه و صبحانه سفارش میده: لطفاً یه قهوه با دو قطعه کیک؛ اما قبلاً بگم من آدم بدی هستم، کیک و قهوه را می‌خورم، ولی پولش را نمیدم!

صاحب قهوه‌خانه با خود میگه: «اولین باریه که کسی این حرف رو میزنه، یارو ما رو گرفته و لابد اینو برای خنده میگه!» بنابراین به ادعای مشتری توجهی نمی‌کنه و صبحانه‌اش را میاره.

مرد صبحانه را می‌خوره، پول هم نمیده و در میره.

صاحب قهوه‌خانه میگه یارو واقعاً ما رو گرفته بود!

روز بعد در همان موقع مشتری دوباره پیدایش میشه، سر همان میز می‌شینه و قهوه و کیک سفارش میده و باز میگه: «من آدم بدی هستم، می‌خورم، ولی پولش را نمیدم!»

صاحب قهوه‌خانه با خود میگه: «دیروز به من کلک زد، ببین امروز چه بلایی سرش بیارم!»

مشتری پس از خوردن صبحانه می‌پرسه: «می‌تونم تلفن بزنم؟»

صاحب قهوه‌خانه اجازه میده از تلفنش استفاده کنه، مشتری شروع به صحبت می‌کنه و در یک موقع مناسب، در میره!

صاحب قهوه‌خانه با خود زمزمه می‌کنه: «باز هم به من کلک زد، اگر فردا بیاد او را می‌گیرم تا نتونه فرار کنه.»

روز بعد باز هم سر و کله مشتری پیدا میشه و میگه: «من آدم بدی هستم، صبحانه می‌خورم و پولش را نمیدم.» روز بعد هم این

ماجرای تکرار می‌شود و صاحب قهوه‌خانه هر بار نقشه‌ای برای ادب کردن مشتری می‌کشد ولی موفق نمی‌شود. تا این که از دوستش که خیلی تنومند و کشتی کج کار می‌کنه، می‌خواه صبح روز بعد به قهوه‌خانه بیاد، کنار میز مشتری بنشینه و وقتی سفارش صبحانه داد به خدمتش برسه!

در زمان مقرر، مشتری وارد قهوه‌خانه میشه و پس از سفارش صبحانه میگه: «قبلاً بگم من آدم بدی هستم، می‌خورم، ولی پولش را نمیدم!»

دوست قوی هیکل، با اشاره صاحب قهوه‌خانه جلو میره و با عصبانیت به مشتری میگه: خدمت حضرت عالی عرض کنم که از قضا من هم آدم خیلی بدی هستم و...

مشتری با دیدن او، صاحب قهوه‌خانه را صدا می‌زنه و میگه:
- «آقا لطفاً دو تا قهوه چهار قطعه کیک...!»



واقعیت

شاگرد کودنی در مدرسه بود که هیچ مطلبی یاد نمی‌گرفت. بخصوص ریاضیات را.
معلم، از شاگرد تنبلش پرسید: ۲ و ۲ می‌شود چند تا؟
شاگرد جواب داد: ۳ تا!

شاگردی با شنیدن این جواب از ته کلاس، گفت:
«طفلکی خیلی به واقعیت نزدیک شده بود...!»



آرایشگر تازه کار

مشتری وارد آرایشگاه میشه، تا ریشش را کوتاه کنه. آرایشگر میگه: «سرم خیلی شلوغه و می ترسم معطل بشی. اگر عجله داری، پسرم می تونه ریش شما را اصلاح کنه. فقط کمی تازه کاره و اگر تکان نخورید، می تونه کارش را به خوبی انجام بده.»

مشتری قبول می کنه. آرایشگر پسر ۱۶ ساله اش را صدا میزنه و میگه: «پسرم بیا ریش آقا را همان طور که یادت دادم، اصلاح کن.»

سپس دوباره از مشتری می خواد که از جایش تکان نخورد، تا پسرش بتونه صورتش را خوب اصلاح کنه.

پسر، مشغول اصلاح دور گوش می شه، ولی آن جا را می بره و خون جاری میشه، پسر که خیلی می ترسه، پدرش را صدا میزنه.

پدرش عصبانی میشه و سر پسرش فریاد می کشه: «احمق! چند بار گفتم مواظب باش؟» سپس دستش را بلند می کنه تا سیلی جانانه ای به پسرش بزند، پسر جا خالی می ده و در نتیجه مشتری، سیلی را نوش جان می کنه!

آرایشگر پس از پانسمان صورت مشتری، از او معذرت می خواد.

مشتری جواب میدهد: «اشکالی نداره، پیش میاد دیگه!»
پسر اصلاح را ادامه میدهد و این بار از ترس و دستپاچگی، گوش
دیگر را هم برید. دست و پایش را گم می‌کنه و پدرش را صدا
میزنه.
پدرش دوباره با عصبانیت میاد و بدون معطلی دستش را بلند
می‌کنه و سیلی محکم به صورت پسرش بزنه، که باز هم پسر جا
خالی می‌ده و سیلی به صورت مشتری میخوره!
پدر، خون صورت مشتری را بند میاره و پسر برای بار سوم،
صورت مشتری را زخمی می‌کنه. در این هنگام مشتری به پای پسر
می‌افته و با التماس میگه: «خوشبختانه پدرت متوجه این قضیه
نشده... بیا مردانگی کن و از این ماجرا هیچی نگو!»



اجازه خروج

خانمی بچه‌ای خیلی زشت و بداخلاق و تخس داشت. شوهرش
گفت: «بچه رو ببر باغ وحش، شاید سرگرم بشه و کمتر اذیت کنه.»
زن جواب داد: «مگر دیوانه‌ام این کار را بکنم؟ اگر ببرمش باغ-
وحش، دیگه نمی‌گذارند او را خارج کنم!»